

بررسی هویت «ابوالفرج بن جوزی» بنابر اشارات سعدی در گلستان

لقمان محمودپور *

چکیده

این پژوهش به تحقیق و تعیین هویت ابن جوزی مذکور در گلستان می پردازد. سعدی در گلستان اشاره کرده که تحت تربیت «ابن جوزی» قرار گرفته است. برخی صرفاً بر اساس حدس، اظهار کرده‌اند که ابن جوزی مذکور، ابن جوزی اول (متوفای ۵۹۷) نیست، بلکه نوۀ اوست که همنام با او بوده و در سال ۶۵۶ کشته شده است. ولی قرائنی در حکایت گلستان وجود دارد که نشان می دهد ابن جوزی مذکور همان ابن جوزی اول (متوفای ۵۹۷) است. این قرائن و شواهد - در این نوشتار - با استفاده از منابع تاریخی، کتب تراجم و دیگر منابع بررسی و تحلیل شده است؛ وجود جمله «رحمة الله علیه» برای ابن جوزی، لقب «شیخ» و عنوان «ابوالفرج بن جوزی» که هر دو مخصوص ابن جوزی اول بوده، فاصله سنی بین سعدی و ابن جوزی (که باید فاصله معقولی باشد)، و اینکه ابن جوزی دوم صرفاً مدرّس فقه حنبلی بوده، و اشاره ابن جوزی اول در کتاب‌هایش به موضوعاتی شبیه آنچه در حکایت گلستان آمده است، از جمله این قرائن است؛ که همگی با وضعیت و شخصیت ابن جوزی اول همخوانی دارد ولی با شخصیت ابن جوزی دوم - بنابر توضیحات و توصیفات که در منابع در مورد او آمده است - مطابق نیست.

کلیدواژه‌ها: سعدی، گلستان، قرائن، هویت، ابن جوزی

۱- مقدمه

نکات متعددی در مورد سعدی، شاعر بزرگ شیراز، وجود دارد که تاکنون به طور قطع معلوم نشده است؛ و تا وقتی که این نکات مبهم است، راه تحقیق در مورد آن‌ها هم همچنان باز است و باز خواهد بود. یکی از این‌ها زمان تولد سعدی است که تاکنون نامعلوم مانده است.

از مواردی که بدان استناد کرده‌اند تا حدس بزنند که سعدی چه زمانی متولد شده است، اشاره‌ای است که وی در گلستان به ابن جوزی کرده است. برخی گفته‌اند منظور سعدی ابن جوزی اول است. بعضی معتقدند ابن جوزی دوم است، و برخی به موارد دیگری اشاره کرده‌اند.^۱ ابن جوزی مد نظر سعدی در گلستان هم در هر حال یکی از این‌هاست و کس دیگری نیست. نویسندۀ این سطور بر این باور است که ابن جوزی مذکور در گلستان همان ابن جوزی اول است. آن گونه که کسان دیگری نیز قبلاً بر این باور بوده‌اند.

l.mahmoodpoor@gmail.com

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۱۲/۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۱۵

فرقی که وجود دارد و این نوشتار بر اساس آن فراهم آمده، در نحوه پرداختن به مسأله و چگونگی اثبات آن بوده است؛ چون قبلاً اقدام خاصی برای اثبات این که ابن جوزی مذکور در گلستان همان ابن جوزی اول (متوفای ۵۹۷) است صورت نگرفته است. در این جا موضوع با نگاه دیگری دنبال گردیده؛ و سعی شده است با ارائه دلایل و شواهد و بررسی نکاتی که می تواند ممیز دو ابن جوزی از یکدیگر باشد، ابن جوزی مد نظر سعدی در گلستان نشان داده شود.

۲- موضوع

سعدی در حکایت نوزدهم از باب دوم گلستان (در اخلاق درویشان) از حضور خود نزد «ابن جوزی» و اینکه ابن جوزی شیخ و مربی او بوده سخن گفته است. قسمتی از حکایت که مربوط به بحث ماست به این صورت است: «چندان که مرا شیخ [أجل] ابوالفرج بن جوزی، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، به ترکِ سماع فرمودی و به خلوت و عُزَلت اشارت کردی،، عنفوانِ شبابم غالب آمدی و هوی و هوس طالب؛ ناچار بخلافِ رای مربی قدمی چند برفتمی و از سماع و مجالست حظی برگرفتمی [و] چون نصیحتِ شیخم یاد آمدی، گفتمی:

قاضی ار با ما نشیند برفشانند دست را مُحْتَسِبِ گَر می خورد، معذور دارد مست را

(سعدی، ۱۳۶۸: ۹۴).

در دو قرن ششم و هفتم دو ابن جوزی (مرتبط با این حکایت) می زیسته اند که به ترتیب عبارت اند از:

۱. جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی معروف به «ابن جوزی»؛ که بعد از وی فرزندان و نوه های او هم به «ابن جوزی» شناخته شده اند. وی در سال ۵۱۰ (و به روایتی ۵۰۸) متولد شده و در سال ۵۹۷ فوت کرده است. او عالمی مشهور و خطیب و واعظ توانایی بوده است و تألیفات و تصنیفات زیادی (بالغ بر ۲۰۰ تألیف و یا بیشتر) دارد که تعدادی از آن ها چند یا چندین جلد است. از جمله آنهاست: *المنتظم فی تاریخ الملوک والامم* (۱۰ جلد)، *زاد المسیر فی علم التفسیر* (۴ جلد)، *صفه الصفوة* (۲ جلد)، *العلل المتناهیه فی الاحادیث الواهیة* (۲ جلد)، *تلبیس ابلیس*، *عیون الحکایات* و غیره.
۲. جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن محیی الدین یوسف بن عبدالرحمن بن علی؛ که نوه ابن جوزی قبلی است. این فرد نیز به «ابن جوزی» شناخته شده است. این عبدالرحمن در اوایل قرن هفتم متولد شده و در صفر سال ۶۵۶ در واقعه سقوط بغداد همراه با پدر و دو برادر دیگرش به دست مغول کشته شده است. او مدرّس مدرسه مستنصریه و نیز محتسب بغداد بوده است. فردی فاضل بوده و شعر نیز می گفته است.

۳- پیشینه پژوهش

در این مورد که ابن جوزی مذکور در حکایت گلستان کدام ابن جوزی است، برخی از صاحب نظران سخن گفته اند. شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی برای اولین بار در مقاله ای مندرج در روزنامه ایران (سال ۱۳۱۱) گفته است: «غرض از ابوالفرج بن جوزی مذکور در گلستان بدون شک و شبهه ابوالفرج بن جوزی دوم است که در سال ۶۳۱ (زمان بنای مستنصریه) در بغداد به نیابت از پدرش شغل مدرسی یافته...» (حسن لی، ۱۳۸۰: ۲۰۷). شادروان علامه محمد قزوینی هم همین گونه معتقد بوده و دو بار رأی استاد اقبال را تأیید کرده اند. وی در حواشی «تاریخ جهانگشای جوینی» می نویسد: «و به این مناسبت این نکته را یادآوری می کنیم که در حکایت معروف گلستان که این گونه شروع می شود: «چندانکه مرا شیخ ابوالفرج بن الجوزی رحمه الله ترک سماع فرمودی و بخلوت و عزلت اشارت کردی عنفوان شبابم غالب آمدی و هوا و هوس طالب الخ» مراد شیخ از ابوالفرج بن الجوزی بدون هیچ شک و شبهه همین ابوالفرج بن الجوزی دوم است نه جد مشهور او ابوالفرج بن الجوزی اول صاحب منتظم و غیره، چه عصر این اخیر بر عصر سعدی مقدّم است؛ زیرا که وفات وی چنانکه گفتیم در سنه ۵۹۷ بوده در حدود سن نود سالگی و وفات سعدی به

اختلاف روایات در سنه ۶۹۰ یا ۶۹۱ یا ۶۹۴ (یعنی ۹۳ الی ۹۷ سال بعد از وفات ابن جوزی)، و بنابراین سعدی در حین وفات ابن جوزی مذکور قطعاً یا متولد نشده بوده یا طفلی بغایت خردسال بوده و شایستگی درک صحبت شیخ مسنّ محترمی مانند ابن جوزی نود ساله را نداشته است مگر آنکه برای سعدی چنانکه در افواه مشهور است عمر خارج از عادت صد و بیست ساله قائل شویم که فی الواقع هیچ دلیلی که ادنی اطمینانی بدان توان نمود بر آن قائم نیست، در صورتی که این ابوالفرج بن جوزی دوم به کلی معاصر با شیخ و تاریخ وفات او یا به عبارت اصح قتل او به دست مغول در همان سال تألیف گلستان، یعنی در سنه ۶۵۶ بوده است، و بدون شک عنوان «محتسب» در این بیت شیخ در اثناء همان حکایت آنجا که گوید: «و چون نصیحت شیخ یادم آمدی گفتمی

قاضی ار با ما نشیند برفشان— دست را محتسب گر می خورد معذور دارد مست را

اشاره به وظیفه رسمی همین ابوالفرج ابن جوزی بوده که چنانکه گفتیم شغل احتساب بغداد به او مفوض بوده است» (جوینی، ۱۳۸۲: ۴۶۵/۳ - ۴۶۶).

وی در مقاله «ممدوحین شیخ سعدی» هم می گوید: «ابوالفرج بن جوزی - حکایت هجدهم از باب دوم گلستان این قسم شروع می شود: چندانکه مرا شیخ ابوالفرج بن جوزی رحمه الله ترک سماع فرمودی...»

«از این عبارت در اولین وهله، عالم و واعظ مشهور بغداد، جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی صاحب تاریخ منتظم به ذهن متبادر می شود؛ ولی به دلیل فاصله زمانی سن این ابوالفرج و سعدی، این فقره عموم فضلا و ادبای فارسی زبان را تا کنون دچار اشکالات عدیده لاینحل نموده و برای تخلص از این اشکالات نظرهای متفاوتی اظهار داشته اند.»

«این اشکال همچنان لاینحل مانده بود تا آنکه در چند سال قبل کتاب نفیس الحوادث الجامعه والتجارب النافعه فی المائنه السابعه به طبع رسید و معلوم شد که یکی از نوادگان ابن جوزی که محتسب بغداد و مدرس مدرسه مستنصریه بوده، عیناً و بدون کم و زیاد دارای همان اسم و همان لقب و همان کنیه و همان نسبت جد خود ابن جوزی معروف بوده. باری فوراً معلوم شد که بدون هیچ شک و شبهه مراد شیخ در حکایت مزبور همین ابوالفرج ابن جوزی دوم نواده ابوالفرج بن جوزی اول بوده است، که درست معاصر شیخ بوده است» (حسن لی، ۱۳۸۰: ۴۰۰).

همچنان که ملاحظه شد دیدیم که هر دو شادروان، ابن جوزی مذکور در گلستان را ابن جوزی دوم یا نوه (مقتول به سال ۶۵۶) می دانند. همچنین دیگر شارحان گلستان و کسان دیگری که خواسته اند در این مورد و یا در مورد زمان تولد سعدی چیزی بگویند صرفاً گفته های شادروان علامه قزوینی و شادروان استاد اقبال را تکرار کرده اند؛ مثلاً شادروان دکتر یوسفی در شرح گلستان تنها به نقل گفته های علامه قزوینی و استاد اقبال بسنده کرده است (← سعدی، ۱۳۶۸: ۳۳۷ - ۳۳۸).

به نظر می رسد آنچه باعث شده شادروان علامه قزوینی و اقبال این گونه تصور کنند و رأی خود را تأکید کنند تنها یک چیز است: و آن این که هر دو اصل را بر این نهاده اند که سعدی در اوایل قرن هفتم متولد شده و بعید دانسته اند که سعدی از معمرین بوده و عمر زیادی کرده باشد. تنها قرینه و شاهدهی هم که برای تأیید رأی خود به دست داده اند همین تصور همزمانی سعدی و ابن جوزی دوم است.

استناد به همزمانی و هم عصر بودن این دو را، برای اثبات این که این ابن جوزی همان ابن جوزی دوم یا نوه است، نمی توان پذیرفت؛ زیرا اگر تولد سعدی قطعاً در اوایل قرن هفتم بود همان گونه که وفاتش قطعاً در یکی از سال های ۶۹۰ تا ۶۹۴ بوده است، آن وقت بدون هیچ شک و شبهه این ابن جوزی هم همان ابن جوزی دوم یا نوه بود؛ و اگر این ابن جوزی قطعاً همان ابن جوزی دوم یا نوه بود، تولد سعدی هم بدون هیچ شک و شبهه در اوایل قرن هفتم یا کمی دیرتر اتفاق افتاده بود. یعنی اگر یکی از طرفین قضیه قطعی بود، طرف دیگر نیز به تبع آن قطعی می شد؛ اما نه زمان تولد سعدی برای ما معلوم و قطعی است و نه این ابن جوزی قطعاً همان ابن جوزی دوم یا نوه است. شادروان علامه قزوینی برای اثبات طرف مجهول قضیه (این که کدام

ابن جوزی مقصود است) به طرف دیگر قضیه (تولد سعدی در اوایل قرن هفتم) که آن هم مجهول است و هنوز معلوم نشده استناد کرده است. شادروان استاد اقبال برعکس عمل کرده؛ یعنی برای اثبات این طرف قضیه که مجهول است (یعنی تعیین زمان تولد سعدی) به طرف دیگر قضیه (این که ابن جوزی مذکور ابن جوزی دوم یا نوه است) که آن هم مجهول و محل تردید است و اثبات نشده استناد کرده و می‌گوید: «غرض از ابوالفرج بن جوزی مذکور در گلستان بدون شک و شبهه ابوالفرج بن جوزی دوم است... (ص ۲۴) نتیجه گرفته می‌شود که تولد آن سخنگوی استاد (سعدی) در حدود ۶۱۰ تا ۶۱۵ اتفاق افتاده است» (حسن لی، ۱۳۸۲: ۲۰۷).

به عبارت روشن‌تر این قضیه دارای دو طرف مجهول است: ۱. ابن جوزی مذکور کدام ابن جوزی است؛ ۲. سعدی کی متولد شده است. شادروان استاد اقبال طرف اول قضیه را معلوم تلقی کرده و خواسته با آن طرف دوم قضیه را روشن کند. شادروان علامه قزوینی برعکس او عمل کرده و طرف دوم قضیه را معلوم تلقی کرده و خواسته با آن طرف اول را روشن کند، و همین که از این دو مرحوم شادروان هر کدام یکی از دو طرف قضیه را مجهول دانسته اند معلوم می‌شود که هر دو طرف قضیه مجهول است؛ چون برای طرف دیگر قضیه که خواسته اند روشن کنند، دلیلی غیر از استناد به طرف مجهول نیاورده‌اند، و مجهول روشن نمی‌شود.

شادروان علامه قزوینی و استاد اقبال به غیر از دلیلی که به آن اشاره کردیم (تصور همزمانی سعدی و ابن جوزی نوه، و بعید دانستن عمر طولانی برای سعدی) دلیل، شاهد یا مدرک دیگری نیاورده‌اند و یا به ظواهر و قرائنی اشاره نکرده‌اند که نشان دهد این ابن جوزی همان ابن جوزی دوم یا نوه است، و همان‌طور که قبلاً ذکر شد استاد اقبال، بدون ذکر دلیل خاصی، می‌گوید: غرض از ابوالفرج بن جوزی مذکور در گلستان بدون شک و شبهه ابوالفرج بن جوزی دوم است، و علامه قزوینی هم، بدون ذکر دلیل، می‌گوید: بعد از چاپ کتاب الحوادث الجامعه و معلوم شدن این که ابن جوزی دومی هم وجود دارد، باری فوراً معلوم شد که بدون هیچ شک و شبهه مراد شیخ در حکایت مزبور همین ابوالفرج بن جوزی دوم است. اما این که چرا این ابن جوزی ابن جوزی دوم یا نوه است و از کجا معلوم می‌شود که همان است، در نوشته‌های شادروان استاد اقبال و علامه قزوینی چیزی نیامده است.

علامه قزوینی همچنین گفته‌اند که بدون شک عنوان «محتسب» در بیت مذکور در حکایت، اشاره به وظیفه رسمی همین ابوالفرج بن جوزی دوم دارد. وی با این توضیح خواسته است این را دلیلی برای اثبات این که ابن جوزی مذکور همان ابن جوزی دوم است به حساب بیاورد. ولی صرف وجود کلمه محتسب در بیت مذکور چنین چیزی را ثابت نمی‌کند. زیرا اگر ابن جوزی مذکور در گلستان ابن جوزی دوم می‌بود، مسلماً کلمه «محتسب» اشاره‌ای داشت به شغل و مسئولیت وی که یک زمانی او هم محتسب بغداد بود؛ و در آن صورت ارتباط بین دو کلمه «محتسب» و «ابن جوزی» روشن می‌بود. اما اگر ثابت نشود که ابن جوزی مذکور ابن جوزی دوم است، ارتباطی بین این دو کلمه نمی‌توان یافت؛ چرا که ابن جوزی اول (متوفای ۵۹۷) محتسب نبوده است. مصراع دوم بیت مذکور یا مثل است و یا این که جنبه ارسال‌المثل دارد و سعدی خواسته است با آوردن دو تمثیل در دو مصراع بیت وضعیت خودش را شفاف‌تر و زیباتر نشان دهد که نتوانسته تاب خلوت مستمر را بیاورد و گاه گاهی بر خلاف رای مربی اش حظی از مجالست و سماع برمی‌گرفته است.

شادروان علامه قزوینی در اشاره به این که احتساب بغداد تنها در دست ابن جوزی دوم بوده می‌نویسد: «تلویحی است به... شغل احتساب بغداد صاحب ترجمه که... به تصریح صاحب حوادث الجامعه شغل مزبور از جانب مستنصر و مستعصم عباسی به عهده این ابوالفرج ابن جوزی دوم مفوض بوده است (سعدی، ۱۳۶۸: ۳۳۸ به نقل از علامه قزوینی در سعدی نامه). اما بر خلاف آنچه شادروان علامه بدان اشاره کرده‌اند مسئولیت حسبه بغداد تنها در دست عبدالرحمن (ابن جوزی دوم) نبوده است. مسئولیت حسبه از اواخر دوره «ناصر» سی و چهارمین خلیفه عباسی (خلافت: ۵۷۵ - ۶۲۲) یعنی از سال ۶۱۶ در اختیار خاندان ابن جوزی قرار می‌گیرد و در تمام دوران سه خلیفه بعدی هم یعنی «ظاهر» (خلافت: ۶۲۲ - ۶۲۳)، «مستنصر» (خلافت: ۶۲۳ - ۶۴۰) و «مستعصم» (خلافت: ۶۴۰ - ۶۵۶) و به عبارت دیگر تا سقوط خلافت در سال ۶۵۶ همچنان در خاندان ابن جوزی (محبی‌الدین

یوسف و پسران او) باقی می ماند. محیی الدین یوسف در سال ۶۱۶ محتسب بغداد شد (← ابن کثیر: ۷۹/۱۳؛ ذیل حوادث همان سال)، و سال‌ها این مسئولیت در دست او بود. بعداً به فرزند ارشدش عبدالرحمن واگذار شد و این ظاهراً باید از سال ۶۳۱ به بعد بوده باشد؛ چرا که اولین مسئولیتی که به او داده شده تدریس فقه حنبلی در مدرسه مستنصریه به نیابت از پدرش در سال ۶۳۱ بوده است. در کتاب *الحوادث/الجامعه* در سال ۶۳۵ از او به عنوان محتسب بغداد سخن رفته است (← ابن فوطی، ۱۴۲۴: ۹۱). در سال ۶۴۲ بعد از این که عبدالرحمن مدرس حنابله در مدرسه مستنصریه می شود، برادر کوچک ترش «شرف الدین عبدالله» محتسب بغداد می شود (← همان: ۱۵۷). در سال ۶۴۹ بعد از این که شرف الدین عبدالله مسئولیت حسبه بغداد را از روی ورع کنار می گذارد، برادر کوچک تر او «تاج الدین عبدالکریم» محتسب بغداد می شود (← ابن کثیر: ۱۷۴/۱۳). می بینیم که از مدت ۴۰ سالی که حسبه بغداد در اختیار خاندان ابن جوزی بوده، عبدالرحمن (یا همان ابن جوزی دوم) تنها ۷ الی ۱۰ سال (از ۶۳۱ یا بعد از آن تا ۶۴۲) محتسب بغداد بوده است؛ لذا تنها او محتسب بغداد نبوده است.

امر دیگری که موجب شده ابن جوزی مذکور در گلستان ابن جوزی دوم دانسته شود، تصویری است که در مورد ابن جوزی دوم ایجاد شده مبنی بر این که وی نیز عالم بزرگ و معروفی بوده است. در حالی که مطالب مذکور در شرح حال پراکنده وی که در کتاب های مختلف آمده چنین چیزی را نشان نمی دهد. در بسیاری از این منابع فقط به مرگ وی - آن هم در ذیل شرح حال پدرش - اشاره شده است. بر اساس این منابع، او عالم نسبتاً جوان و معتمدی بوده که در مستنصریه تدریس می کرده و مدت زمانی هم محتسب بوده است و مثل دیگر عالمان فرد فاضلی بوده که شعر نیز می گفته است، و او از نظر شهرت و دانش به هیچ وجه قابل مقایسه با جدش نیست که بخواهیم، صرفاً به سبب اشتراک اسمی، هر دو را در یک حد قرار دهیم و بگوییم که ابن جوزی مذکور در گلستان - با توصیفاتی که در مورد وی آمده و صرفاً یک اسم نیست - ممکن است ابن جوزی دوم باشد (یا مؤکداً بگوییم که اوست). اگر هر دو عالمان هم طراز و هم سطحی بودند، می شد به شک افتاد که این اسم دو مسمی دارد و معلوم نیست که منظور سعدی کدام یک بوده است. اما اگر یکی عالم بسیار معروفی و دیگری عالمی معمولی و عادی بوده باشد، و اشاراتی هم آمده باشد که فارق بین این دو باشد، اسم مذکور (ابن جوزی) نهایتاً فقط بر یک نفر دلالت می کند.

۴- قرائن و شواهد

این نوشته در مورد هویت ابن جوزی مذکور در گلستان بحث می کند؛ و می خواهد با ارائه دلایل و قرائن نشان دهد که ابن جوزی آمده در باب دوم گلستان، ابن جوزی دوم یا نوه نیست؛ بلکه همان ابن جوزی اول یا جد (متوفای ۵۹۷) است و مراد سعدی هم همو بوده است. این نوشته اختصاصاً در مورد زمان تولد سعدی بحث نمی کند؛ ولی طبعاً با مسأله زمان تولد سعدی پیوندی تام و مستقیم دارد.

حکایتی که سعدی در مورد ابن جوزی نقل می کند چیزی است که خودش آن را دیده و شنیده و از آن متأثر شده است؛ حکایت گذشتگان یا منقول از کتاب ها یا اشخاص دیگر نیست؛ بنابراین دقتش به طور طبیعی در نقل و تحریر مطالب و جزئیات آن بیشتر بوده است. او به چیزی اشاره می کند و چیزی را برای خواننده بازگو می کند که در عالم واقع برای خود او پیش آمده است. او چیزی از تاریخ قبل از خود را بازگو نمی کند که تصور شود احتمال اشتباه در آن وجود دارد. این امر سبب می شود تا کلمات، جملات، عناوین، دعاها، اشارات، حالات روحی و تمام آنچه مربوط به داستان است واقعی و طبیعی باشد، و همین به ما کمک می کند تا واقعیتی را که به دنبال آن هستیم بتوانیم از بطن همین کلمات و جملات و اشارات و قرائن - که بر مبنای واقعیت نوشته شده است - استخراج و استنباط کنیم.

کلام سعدی در حکایت مذکور متضمن قرائن و شواهدی است که با بررسی، توضیح و تحلیل آن ها می توان به شناخت و کشف هویت واقعی ابن جوزی مذکور در گلستان نائل آمد. این ظواهر و قرائن متعدد و متفاوت است و هر کدام به ذکر و بیان

و جهی می‌پردازد که دو ابن جوزی مذکور را از یکدیگر متمایز می‌کند، و ابن جوزی مورد نظر سعدی در گلستان را مشخص می‌سازد.

شواهد و دلایلی که - به نظر نویسنده این سطور - نشان می‌دهد «ابن جوزی» مذکور در گلستان همان «ابن جوزی» معروف یعنی «جمال‌الدین حافظ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی» (متوفای ۵۹۷ هـ) است به قرار ذیل است:

۴-۱- ابن جوزی مرحوم

سعدی جمله دعایی «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ» یا «رَحِمَهُ اللَّهُ» یا «عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ» را صرفاً برای متوفیان و درگذشتگان به کار برده است؛^۳ یعنی کسانی که وقتی سعدی داشته گلستان را می‌نوشته دیگر در قید حیات نبوده‌اند. وی این جمله یا جملات را اختصاصاً برای رفتگان آورده است و برای زندگان از آن استفاده نکرده است. به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

سعدی در دیباچه گلستان در اشاره به شاهان گذشته می‌گوید: «کلمه‌ای چند بطریق اختصار از نوادر و امثال و شعر و حکایات و سیر ملوک ماضی، رَحْمَةُ اللَّهِ، در این کتاب درج کردیم (سعدی، ۱۳۶۸: ۵۶). در مورد عبدالقادر گیلانی (متوفای ۵۶۱ هـ) می‌گوید: «عبدالقادر گیلانی [را]، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، در حرم کعبه دیدند روی بر حصبا نهاده» (همان: ۸۷). در مورد پدرش، که او را در کودکی از دست داده است، می‌گوید: «یاد دارم که در [آیام] طفلی متعبد بودمی و شب خیز و مولع زهد و پرهیز. شبی در خدمت پدر، عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ، نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته» (همان: ۸۹). در مورد سلطان محمد خوارزمشاه (متوفای ۶۱۸) می‌گوید: «سالی محمد خوارزمشاه، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، با ختا برای مصلحتی صلح اختیار کرد» (همان: ۱۴۰). در باره ابوحامد غزالی (متوفای ۵۰۵ هـ) می‌گوید: «امام مُرشد محمد غزالی را، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، پرسیدند که چگونه رسیدی بدین منزلت در علوم؟ (همان: ۱۸۴).

چنان که ملاحظه می‌شود تمام کسانی که سعدی در موارد بالا در مورد آن‌ها جمله دعایی «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ» یا شبیه آن را به کار برده است، مدت‌ها قبل از این که سعدی گلستان را بنویسد فوت کرده‌اند، و اساساً رحمت در نوشته‌ها و اشعار سعدی برای گذشتگان و رفتگان است. سعدی در حق کسانی که زنده بوده‌اند یا دعا‌های دیگری کرده یا سکوت نموده؛ مثلاً در دیباچه گلستان (همان: ۵۵) در مورد «ابوبکر بن سعد» جمله دعایی «اطال الله عمره» را به کار برده است.

بنا بر این، ابن جوزی که سعدی در مورد او جمله دعایی «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ» را به کار برده است، وقتی سعدی داشته گلستان را می‌نوشته، دیگر در قید حیات نبوده است، و این همان ابن جوزی اول یا جد (عبدالرحمن بن علی) است که در سال ۵۹۷ هـ درگذشته بوده است؛ چرا که ابن جوزی دوم یا نوه (عبدالرحمن بن یوسف) تا ۶۵۶ هـ یعنی سالی که سعدی گلستان را پاکنویس کرده هنوز زنده بوده است؛ و ذکر جمله دعایی رحمة الله علیه که مختص درگذشتگان است در مورد او و جهی ندارد؛ و لذا ذکر این جمله دعایی این احتمال را که ابن جوزی مذکور در گلستان ابن جوزی دوم یا نوه باشد منتفی می‌کند.

۴-۲- ابن جوزی مستنصریه

ابن جوزی دوم یا نوه (عبدالرحمن بن یوسف) حنبلی مذهب بوده و در مدرسه مستنصریه فقه حنبلی تدریس می‌کرده است. مدرسه مستنصریه در زمان و به دستور «مستنصر» سی و ششمین خلیفه عباسی (خلافت: ۶۲۳ - ۶۴۰ هـ) دایر گردید. کار ساخت مدرسه در سال ۶۲۵ شروع شد و در سال ۶۳۱ به اتمام رسید و در روز دوشنبه پنجم ماه رجب همان سال افتتاح شد (ابن فوطی، ۱۴۲۴: ۵۸؛ غسانی، ۱۳۹۵: ۴۶۱). در این مدرسه اساساً فقه مذاهب اربعه اهل سنت تدریس می‌شد. مدرسه به چهار قسمت تقسیم شده بود و هر قسمت به یکی از مذاهب اختصاص یافته بود (ابن فوطی، ۱۴۲۴: ۶۱؛ غسانی، ۱۳۹۵: ۴۶۲). برای هر مذهب فقهی ۶۲ طلبه تعیین شده بود که فقه تحصیل کنند و جمعاً ۲۴۸ نفر بودند و برای هر کدام از مذاهب مدرسانی تعیین شده بود که عهده دار تدریس بودند؛ و این مدرسان نائبان داشتند.

در این مدرسه - در کنار طلاب علم فقه - طالبان اندک دیگری بودند که به تحصیل علوم هم چون حدیث و طب و حساب

مشغول بودند (← ابن فوطی، ۱۴۲۴: ۶۱).

پدر عبدالرحمن یعنی محیی‌الدین یوسف بن جوزی که موقع افتتاح و شروع به کار مدرسه در مصر بود، پس از بازگشت به بغداد به عنوان مدرس حنبله در مدرسه مستنصریه تعیین گردید و به او خلعت داده شد (← همان: ۶۲). ابن خلکان (← ۱۴۲/۳) و غسانی (← ۱۳۹۵: ۶۳۵) هم به این که وی مدرس حنبله بوده تصریح کرده‌اند.

جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن محیی‌الدین یوسف بن جوزی (ابن جوزی دوم یا نوه) هم به عنوان نائب تعیین شد تا در مواقعی که پدرش به عنوان فرستاده خلیفه به جایی می‌رفت، به نیابت از وی فقه حنبلی تدریس کند (← ابن فوطی، ۱۴۲۴: ۵۹). وی ۱۱ سال نائب بود (۶۳۱ تا ۶۴۲) و در سال ۶۴۲ به عنوان مدرس تعیین شد. ابن فوطی (همان: ۱۵۶) انتخاب او را به عنوان مدرس این گونه بیان کرده است: «جمال‌الدین عبدالرحمن بن جوزی به عنوان مدرس حنبلیان در مدرسه مستنصریه تعیین شد». وی در جای دیگری از او با عنوان «جمال‌الدین عبدالرحمن بن جوزی واعظ، مدرس حنبله در مدرسه مستنصریه» نام می‌برد (همان: ۱۶۳). مؤلف کتاب العسجد المسبوك هم واقعه مدرس شدن وی را این گونه ثبت کرده است: «در ماه جمادی الآخره ابوالفرج عبدالرحمن بن یوسف جوزی به منزل وزیر فراخوانده شد و به عنوان مدرس حنبله انتخاب شد» (غسانی، ۱۳۹۵: ۵۲۹). می‌بینیم که هم ابن فوطی و هم غسانی کاملاً روشن و بدون ابهام به این که او صرفاً مدرس حنبله بوده اذعان کرده‌اند، و همان طور که قبلاً ذکر شد پدر عبدالرحمن هم صرفاً مدرس فقه حنبلی برای حنبلیان بوده و فرزندش جمال‌الدین عبدالرحمن هم به نیابت از وی فقط فقه حنبلی تدریس می‌کرده است.^۴

جمال‌الدین عبدالرحمن اهل وعظ هم بود و هر گاه خلیفه عباسی دستور می‌داد در مکانی موسوم به «باب بدر» در دارالخلافه موعظه می‌کرد (← ابن فوطی، ۱۴۲۴: ۱۴۱). او شعر نیز می‌سرود و مدت زمانی محتسب بغداد بود که از پدرش به وی رسیده بود.

اکنون با این وصف که عبدالرحمن بن جوزی حنبلی مذهب بوده و در مدرسه مستنصریه، چه موقعی که نائب پدرش بوده و چه وقتی که مدرس بوده، فقط فقه حنبلی تدریس می‌کرده، و نظر به این که می‌دانیم سعدی قطعاً حنبلی مذهب نبوده تا گفته شود سعدی نزد او فقه حنبلی می‌خوانده است، طبعاً نمی‌توان گفت که سعدی شاگرد این ابن جوزی و از تربیت یافتگان او بوده است. مضافاً این که این عبدالرحمن بن یوسف در جای دیگری هم عهده دار تربیت و تدریس نبوده تا تصور شود که سعدی به مجالس او رفت و آمد داشته است.

اما ابن جوزی اول یا جد (عبدالرحمن بن علی)، که او هم حنبلی مذهب بوده و فقه حنبلی هم تدریس می‌کرده است، فردی جامع‌العلوم و شخصیتی جامع‌الاطراف و علامه روزگار خود و صاحب فضایل و کمالات فراوانی بوده است. وی در علوم مختلفی همچون تفسیر، حدیث، تاریخ، اخلاق و غیره صاحب نظر و زبانزد خاص و عام بوده و همه هم عصران وی به فضل و دانش او معترف بوده‌اند. او جلسات مختلف تفسیر و تدریس و موعظه داشته و مردمان زیادی در بغداد در روزهای خاصی در مجالس او حاضر می‌شده‌اند. مورخان و شرح حال نویسان حداقل کسانی را که در مجالس وعظ او حاضر می‌شده‌اند ده هزار نفر ذکر کرده‌اند و گفته‌اند گاهی تعداد حاضران بسیار بیشتر از این بوده است (← ابن کثیر: ۳۰/۱۳؛ ابن رجب، ۱۳۷۲: ۴۱۰/۱). ارشاد و تربیت و تدریس و موعظه کار همیشگی ابن جوزی جد بوده است؛ و به دلیل جامعیت و تنوع مطالب و مسائلی که می‌گفته و تدریس می‌کرده - چون او صرفاً فقه حنبلی تدریس نمی‌کرده - پیروان سایر مذاهب هم در مجالس او حاضر می‌شده و بهره می‌برده‌اند. مردمان از هر طبقه و مذهبی و در هر سنی به مجالس او رفت و آمد داشته‌اند؛ و چنان که خواهیم دید مردمان و نیز کودکان و جوانان زیادی بر دست او توبه کرده‌اند.

بنابراین طبیعی و معقول است که سعدی مجالس تدریس و وعظ این ابن جوزی (ابن جوزی اول یا جد) را درک کرده و تحت تربیت او قرار گرفته بوده باشد.

سعدی در نظامیه بغداد تحصیل کرده است. در بوستان به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۵۹):

مرا در نظمامیه ادرار بود
شب و روز تلقین و تکرار بود

اما اشاره‌ای به مدرسه مستنصریه در آثار او دیده نمی‌شود.

وجه استدلال به این موضوع به این صورت است که اگر وی در نظامیه بغداد تحصیل کرده باشد، احتمال تحصیل وی در مدرسه مستنصریه منتفی است؛ زیرا هر دو مدرسه مدارس دینی بوده‌اند و اگر کسی در نظامیه تحصیل کرده و علوم دینی را آموخته بوده باشد، دوباره در جای دیگری برای آموزش همان علوم تحصیل نمی‌کند. نمی‌توان تصور کرد که سعدی درس یا دروس واحدی را (که فقه اساسی ترین آن‌ها بوده است) در دو مدرسه خوانده بوده باشد. تصور این که همزمان در دو مدرسه هم درس خوانده بوده باشد به همان دلیل باطل است؛ و از نظر زمانی هم ناممکن است و فرد می‌تواند در یک زمان فقط در یک مدرسه تحصیل کند. مصرع دوم بیت هم که می‌گوید: «شب و روز تلقین و تکرار بود» دلالت دارد بر این که وی مدت زمان نه چندان کمی در آن جا مشغول تحصیل بوده و داشته اصول علوم دینی را یاد می‌گرفته است، و همین امر این مسأله را مسلم تر می‌سازد که وی فقط یک بار در بغداد تحصیل کرده است؛ آن هم در نظامیه.

با این حال نه تنها مدرکی دال بر تحصیل سعدی در مدرسه مستنصریه وجود ندارد، بلکه تحصیل وی در نظامیه بغداد تحصیلش در مستنصریه را منتفی می‌کند، و لذا تصور اینکه سعدی در این مدرسه محضر ابن جوزی را درک کرده باشد از این طریق هم منتفی است.

۴-۴- سن ابن جوزی دوم و سعدی

سعدی در حکایت مزبور در گلستان به طور ضمنی به حدود سن خود و سن ابوالفرج بن جوزی اشاره کرده است. می‌گوید: «چندان که مرا شیخ [أجل] ابوالفرج بن جوزی، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، به ترکِ سماع فرمودی و به خلوت و عُزْلَت اشارت کردی عنفوانِ شبابم غالب آمدی و هوی و هوس طالب؛ ناچار بخلافِ رای مربی قدمی چند برتیمی و از سماع و مجالست حظی برگرفتمی [و] چون نصیحتِ شیخم یاد آمدی...» (سعدی، ۱۳۶۸: ۹۴). چنان که می‌بینیم سعدی خود را در «عنفوان شباب» و ابن جوزی را «شیخ اجل» و «شیخ» و «مربی» دانسته و در ادامه حکایت کلمه «مشایخ» را در مورد او به کار برده است.

بر این اساس طبعاً این دو باید تفاوت سنی نسبتاً زیاد و معقولی با هم داشته باشند؛ زیرا شیخ و مربی بودن در مقابل کسی که در عنفوان شباب است و توصیه شیخ به او به خلوت و عزلت لازمه‌اش این است که شیخ خودش مراحل را که شخص جوان قرار است طی کند، قبلاً طی کرده و تجارب آن را داشته بوده باشد تا راهنمای دیگری باشد، و این مقتضی فاصله سنی معقول بین دو طرف است.

از ابن جوزی دوم یا نوه (عبدالرحمن بن یوسف) در کتاب *الحوادث/الجامعه* تنها از سال ۶۳۱ و پس از افتتاح مدرسه مستنصریه سخن به میان آمده است و در هیچ جای کتاب به سن وی اشاره‌ای نشده است. اما ابن کثیر در ذیل حوادث سال ۶۴۰ وقتی ابن جوزی به عنوان مدرس حنابله انتخاب می‌شود، او را جوان دانسته و در وصف او می‌گوید: «و كان شاباً ظريفاً فاضلاً» (ابن کثیر: ۱۵۵/۱۳). مؤلف *العسجد/المسبوك* سن او را موقعی که در سال ۶۵۶ به قتل رسیده حدود ۴۰ سال دانسته است: «قتل و قد نیف علی الاربعین سنة» (غسانی، ۱۳۹۵: ۶۳۵). ولی صاحب «شذرات الذهب فی اخبار من ذهب» در مورد سن او موقع مرگ می‌گوید: «قتل و قد جاوز الخمسين» «وقتی به قتل رسید پنجاه سالگی را پشت سر گذاشته بود (ابن عماد، ۱۴۱۲: ۴۹۵/۷). با این وصف سن ابن جوزی هنگام مرگ حدوداً چیزی بین ۴۰ تا ۵۰ سال بوده است. ما حتی اگر گفته ابن عماد را اصل قرار دهیم، به استناد سخن او ابن جوزی موقع مرگ حدوداً ۵۱ تا ۵۳ ساله بوده است؛ یعنی در یکی از سال‌های ۶۰۳ تا ۶۰۵ (یا در این حدود) متولد شده بوده است. تولد پدر ابن جوزی هم در سال ۵۸۰ بوده است (ابن کثیر: ۲۰۰/۱۳؛ ابن خلکان: ۱۴۲/۳) و این نیز قرینه‌ای است که تولد ابن جوزی را در اوایل قرن هفتم تأیید می‌کند؛ چون پدرش عرفاً باید از سن بیست سالگی به بعد ازدواج

کرده بوده باشد. با توجه به همه این‌ها می‌توان گفت ابن جوزی دوم مسلماً در دهه اول قرن هفتم یا کمی بعد از آن متولد شده است؛ یعنی در یکی از سال‌های ۶۰۱ تا ۶۱۵.

حال اگر مطابق رأی شادروان قزوینی و اقبال تولد سعدی را در اوایل قرن هفتم فرض کنیم (و مدرکی هم، غیر از حدس و تخمین، برای تعیین سال آن تاکنون ارائه نشده است) سعدی و ابن جوزی دوم هم سن خواهند بود؛ زیرا ابن جوزی هم در اوایل قرن هفتم متولد شده بوده است.

در این صورت هیچ سالی را نمی‌توانیم فرض یا تعیین کنیم که سعدی در حضور ابن جوزی بوده و تحت ارشاد او قرار گرفته بوده باشد؛ زیرا هر سالی را فرض کنیم، باید در آن سال هم سعدی در عنفوان شباب بوده باشد و هم ابن جوزی شیخ اجل و شیخ و مربی و از مشایخ بوده باشد؛ و چنین چیزی ممکن نیست؛ چون این دو نفر حدوداً هم سن بوده‌اند و نهایتاً چند سالی با هم فاصله سنی داشته‌اند، و چند سال چنان تفاوتی ایجاد نمی‌کند که یکی در عنفوان شباب بوده باشد و دیگری شیخ و مربی. به عبارت دیگر هر سالی را که فرض کنیم سعدی در حضور ابن جوزی دوم بوده و تحت تربیت او قرار گرفته بوده باشد؛ در آن سال یا سعدی در عنفوان شباب نبوده یا ابن جوزی شیخ و مربی نبوده است. اگر سال‌های بالا را در نظر بگیریم که ابن جوزی به سن و سالی رسیده بوده که توانسته شیخ و مربی بوده باشد، آن وقت دیگر سعدی در عنفوان شباب نبوده؛ چون سعدی هم همزمان با او بزرگ شده بوده است، و اگر سال‌های پایین را در نظر بگیریم که سعدی در عنفوان شباب بوده باشد، آن وقت ابن جوزی هم جوان بوده (مثل سعدی) و نمی‌توانسته مربی و شیخ بوده باشد. در هر حال از دو نفری که حدوداً هم سن و سال‌اند ممکن نیست یکی در عنفوان شباب باشد و دیگری شیخ و مربی. می‌شود از دو نفر هم سن و سال یکی شیخ باشد و دیگری مرید؛ و حتی شیخ ممکن است از مرید جوان‌تر یا خیلی هم جوان‌تر باشد و از این نوع بسیار بوده است؛ ولی سعدی بر مرید بودن تأکید نکرده است بر سن و سال تأکید کرده است. نمی‌شود از دو نفر هم سن و سال یکی در اوایل جوانی باشد و دیگری شیخ و مربی. این اجتماع نقیضین است و محال؛ چون لازمه‌اش این خواهد بود که یکی هم در عنفوان شباب باشد و هم سن بالایی داشته باشد.

تازه ما فرض را بر این گذاشته‌ایم که ابن جوزی چند سالی از سعدی بزرگ‌تر بوده باشد، و با این فرض است که شیخوخت ابن جوزی با عنفوان شباب سعدی در یک زمان قابل جمع نیست. اما هیچ بعید نیست که بر عکس باشد؛ یعنی سعدی — فرضاً — چند سالی از ابن جوزی بزرگ‌تر بوده باشد، و ما مدرکی در دست نداریم که نشان دهد آیا این دو هم سن بوده‌اند یا خیر، و اگر هم سن نبوده‌اند کدام یک از این دو، یک یا چند سالی از دیگری بزرگ‌تر بوده است. (اگر فرض را بر تولد سعدی در اوایل قرن هفتم بگذاریم).

اما اگر فرض را بر تولد سعدی در سال‌های قبل از قرن هفتم بگذاریم، همان‌گونه که شادروان علامه قزوینی هم احتمال آن را داده و گفته‌اند: «بنابراین سعدی در حین وفات ابن‌الجوزی مذکور قطعاً یا متولد نشده بوده یا اگر هم شده بوده طفلی به غایت خردسال بوده» (جوبنی، ۱۳۸۲: ۴۶۶)؛ در آن صورت دیگر هیچ شکی در این نخواهد بود که سعدی از ابن جوزی دوم (عبدالرحمن بن یوسف) بزرگ‌تر بوده و احتمال تحت تربیت قرار گرفتن او نزد ابن جوزی خود به خود منتفی است؛ زیرا اگر از او بزرگ‌تر بوده باشد، دیگر در عنفوان شباب نبوده است.

ولی اگر ابن جوزی مذکور در گلستان را ابن جوزی جد (متوفای ۵۹۷ هـ) بدانیم، نه تنها مانعی برای قبول آن، از نظر فاصله سنی بین آن دو وجود ندارد؛ بلکه کاملاً معقول به نظر می‌رسد که سعدی در عنفوان شباب بوده و محضر شیخ اجل ابن جوزی را در یکی از سال‌ها درک کرده بوده باشد.

۴-۵- لقب «شیخ»

سعدی در حکایت مذکور در گلستان در مورد ابن جوزی عناوین «شیخ»، «شیخ اجل» و «مشایخ» را به کار برده است. با مراجعه به منابع تاریخی و کتب تراجم می‌بینیم که عنوان «شیخ» از میان دو ابن جوزی (جد و نوه) خاص ابن جوزی جد یا ابن جوزی اول

بوده است و مردم او را «شیخ» می دانسته اند و این لقب صرفاً در مورد او به کار رفته است. ابن جوزی جد (عبدالرحمن بن علی) هم در نوشته های معاصرانش و هم در کتب تراجم بدین نام خوانده شده است.

ابن جبیر (متوفای ۶۱۴ هـ) که در برخی از مجالس و عطا ابن جوزی اول حاضر بوده او را «الشیخ الفقیه، الامام الاوحد، جمال الدین ابی الفضائل بن علی الجوزی» خوانده است (ابن جبیر، ۱۳۷۲: ۱۷۲). مؤلف کتاب *الدلیل علی طبقات الحنابلہ* در وصف او می گوید: «الفقیه الواعظ، الادیب جمال الدین ابوالفرج، المعروف بابن الجوزی، شیخ وقته» (ابن رجب، ۱۳۷۲: ۱/۳۹۹). وی همچنین در شرح حال ابن جوزی، که سی صفحه را بدان اختصاص داده است، همواره از او با عنوان شیخ یاد می کند به طوری که پانزده مرتبه او را با عنوان «الشیخ ابوالفرج» نام می برد (همان: ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۱). وی همچنین نقل می کند که ابن دبیثی در مورد او گفته است: «شیخنا الامام جمال الدین بن الجوزی صاحب التصانیف (همان: ۱/۴۱۱). مؤلف کتاب «شذرات الذهب فی اخبار من ذهب» هم در معرفی فرزند او از ابن جوزی با عنوان شیخ نام برده است: «محبی الدین بن الجوزی الصاحب العلامة سفیر الخلفاء ابوالمحاسن یوسف بن الشیخ ابی الفرج عبدالرحمن بن علی» (ابن عماد، ۱۴۱۲: ۱/۴۹۴/۷)؛ و نیز ابن کثیر (۳۰/۱۳) در *البدایه والنهایه* در وصف او می گوید: «الشیخ الحافظ الواعظ جمال الدین ابوالفرج المشهور بابن الجوزی».

اما عنوان «شیخ» برای ابن جوزی دوم (عبدالرحمن بن محبی الدین یوسف) در آثاری که از او ذکری به میان آمده نیامده است و به ذکر نام او اکتفا کرده اند.

در کتاب *الحوادث/الجامعه* نام ابن جوزی دوم بارها تکرار شده است. در این کتاب بیشترین اطلاعات را می توان در باب وی به دست آورد. بنا بر اطلاعات این کتاب ابن جوزی در سال ۶۳۱ به عنوان نایب پدرش برای تدریس فقه حنبلی در مدرسه مستنصریه تعیین می شود. در سال ۶۴۲ مدرس می شود. مدتی محتسب بوده و حسب بغداد را در دست داشته است. او شخص فاضلی بوده و شعر نیز می گفته و گاهی به امر خلیفه موعظه می کرده است، و در طول ۲۵ سال آخر عمرش از موقعیت ممتاز و احترام خاصی برخوردار بوده است.

حال اگر دارای عنوان «شیخ» بود یا کسی او را به عنوان «شیخ» می شناخت و یا به گونه ای شیخوخت داشت، مسلماً و طبیعتاً در این بیست و پنج سال آخر عمرش که در درگاه خلافت بوده و هم با خواص و هم با عوام سر و کار داشته است، می بایست به او لقب «شیخ» می داده اند یا او را «شیخ» خطاب می کرده اند؛ و به تبع آن در کتاب *الحوادث/الجامعه* هم، که بیشترین عنایت را به او داشته و زندگی و شخصیت او را معرفی کرده است، می بایست برای او عنوان «شیخ» به کار می رفت. اما می بینیم حتی در این کتاب - که شخصیت و وضعیت اجتماعی ابن جوزی را به ما می شناساند - عنوان «شیخ» برای او مطلقاً به کار نرفته است، حتی یک مرتبه.

در کتاب *الحوادث/الجامعه* جمعاً ۱۷ بار نام ابن جوزی دوم (جمال الدین عبدالرحمن بن محبی الدین یوسف) آمده که به شرح ذیل است:

۱. «جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن یوسف بن الجوزی الحنبلی» (ابن فوطی، ۱۴۲۴: ۵۹)؛
۲. «ابی الفرج عبدالرحمن ابن الجوزی» (همان: ۷۶)؛
۳. «ابی الفرج عبدالرحمن ابن الجوزی» (همان: ۷۹)؛
۴. «المحتسب ابوالفرج عبدالرحمن ابن الجوزی» (همان: ۹۱)؛
۵. «ابی الفرج عبدالرحمن ابن الجوزی» (همان: ۱۰۶)؛
۶. «المحتسب عبدالرحمن ابن الجوزی» (همان: ۱۱۲)؛
۷. «جمال الدین عبدالرحمن ابن الجوزی» (همان: ۱۲۰)؛

۸. «المحتسب جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن ابن الجوزی» (همان: ۱۳۱)؛
۹. «جمال‌الدین ابن الجوزی» (همان: ۱۳۱)؛
۱۰. «جمال‌الدین ابوالفرج بن الجوزی» (همان: ۱۳۷)؛
۱۱. «جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن ابن الجوزی» (۱۳۹)؛
۱۲. «جمال‌الدین عبدالرحمن ابن الجوزی‌المحتسب» (همان: ۱۴۳)؛
۱۳. «المحتسب ابن الجوزی» (همان: ۱۴۴)؛
۱۴. «جمال‌الدین عبدالرحمن ابن الجوزی» (همان: ۱۵۶)؛
۱۵. «جمال‌الدین عبدالرحمن ابن الجوزی» (همان: ۱۶۳)؛
۱۶. «جمال‌الدین عبدالرحمن ابن الجوزی» (همان: ۱۷۲)؛
۱۷. «جمال‌الدین عبدالرحمن» (همان: ۲۳۵).

همان گونه که می‌بینیم در هیچ یک از مواردی که ابن جوزی دوم ذکر شده عنوان «شیخ» برای او به کار نرفته است؛ یعنی بنابر کتاب *الحوادث‌الجامعه* در مدت بیست و پنج سال آخر زندگی ابن جوزی دوم در درگاه خلیفه و میان مردم در بغداد کسی به او «شیخ» نگفته است. حتی وقتی که در سن پنجاه سالگی یا کمتر به دست مغول کشته می‌شود، مؤلف کتاب *الحوادث‌الجامعه* از او با عنوان «جمال‌الدین عبدالرحمن» نام می‌برد و به او شیخ نمی‌گوید؛ در حالی که «صدرالدین بن علی النیار» را که شیخ بوده در همان جمله با عنوان شیخ ذکر می‌کند: «ثم قُتِلَ... و محیی‌الدین ابن الجوزی استاذالدار و ولده جمال‌الدین عبدالرحمن، و اخوه شرف‌الدین عبدالله، و اخوه تاج‌الدین عبدالکریم، و شیخ‌الشیوخ صدرالدین علی ابن النیار» (همان: ۲۳۵).

دیگر این که پدر ابن جمال‌الدین عبدالرحمن، محیی‌الدین یوسف نام داشته که فرزند ابن جوزی اول (عبدالرحمن بن علی) بوده است. محیی‌الدین یوسف در سال ۵۸۰ متولد شده بود. سفیر خلیفه بود و خلیفه او را برای مأموریت‌ها و کارهای مختلف روانه نقاط گوناگون می‌کرد. او شخص فاضلی بود و نزد پدرش علوم مختلف را آموخته بود. در درگاه خلیفه عباسی دارای منزلت و اعتبار خاصی بود. در سال ۶۱۶ مسئولیت حسب بغداد به او واگذار گردید و محتسب بغداد شد (← ابن کثیر: ۷۹/۱۳). در سال ۶۳۱ به عنوان مدرس حنبله برای مدرسه مستنصریه انتخاب شد. بعداً استاذالدار خلیفه شد^۶ (← ابن فوطی، ۱۴۲۴: ۱۵۳). معتمد خلفای عباسی (چهار خلیفه آخر) بود، و حسب بغداد سال‌ها در دست او بود و بعداً به پسران او رسید. یوسف ابن جوزی همیشه دارای مقام و موقعیت و اعتبار بالاتری نسبت به فرزندش عبدالرحمن بوده و هر گاه به منصب بالاتری در دستگاه خلیفه می‌رسیده منصب قبلی را به فرزند او می‌داده‌اند. وقتی یوسف مدرس مستنصریه بود، فرزندش عبدالرحمن نایب بود، و وقتی یوسف استاذالدار شد، مدرسی حنبلیان به عبدالرحمن واگذار شد؛ کما این که اول یوسف محتسب بود بعد فرزندش عبدالرحمن محتسب شد، و این تقدم پدر بر فرزند در فضل و دانش، منصب و مقام، و منزلت و اعتبار، هم در درگاه خلیفه و هم در میان مردم، تا آخرین لحظه عمرشان (وقتی در صفر سال ۶۵۶ به دست مغول کشته می‌شوند) ادامه داشته است؛ به گونه‌ای که در کتب تراجم و در کتاب *الحوادث‌الجامعه* هم نخست به قتل یوسف به عنوان استاذالدار خلیفه اشاره شده آن گاه به فرزندان او^۶.

اکنون می‌گوییم حتی پدر جمال‌الدین عبدالرحمن، یعنی محیی‌الدین یوسف، به‌رغم اینکه هم در سن (که موقع مرگ ۷۶ سال داشته است و عبدالرحمن حدوداً ۵۰ سال یا کمتر) و هم در فضل و دانش و هم در منزلت و اعتبار بر فرزندش عبدالرحمن مقدم بوده است، به «شیخی» معروف نبوده و مردم او را «شیخ» ندانسته‌اند؛^۷ با این حال، چگونه می‌توان تصور کرد که فرزند او، که از هر لحاظ نسبت به وی در موقعیت پایین‌تری بوده، «شیخ» بوده باشد، و تازه این شیخ بودن او در جایی هم ذکر نشده باشد و کسی از معاصرانش هم این عنوان را در خطاب به او بر زبان نیاورده باشد؟!

اصل بر این است که سعدی هم عنوانی را برای ابن جوزی مذکور در گلستان به کار برده باشد که ابن جوزی بدان شناخته‌شده

بوده و دیگران هم آن عنوان را برای او به کار برده بوده باشند؛ و لذا یک امر طبیعی و منطقی است که «شیخ اجل» و «شیخ» و «مشایخ» مذکور در حکایت باب دوم گلستان همان ابن جوزی اول یا جد (متوفای ۵۹۷ هـ) باشد که شیخ بوده و هم در زمان خودش و هم در کتب تواریخ و تراجم او را «شیخ» دانسته و «شیخ» خوانده اند و هم شرایط شیخوخت را هم از هر نظر داشته است؛ نه ابن جوزی دوم یا نوه (مقتول به سال ۶۵۶ هـ) که نه کسی او را شیخ دانسته و نه کسی او را شیخ خوانده است و نه نامش به شیخی در جایی آمده و اصلاً شیخ نبوده است.

۴-۶- گفته‌های ابن جوزی اول

ابن جوزی جد (عبدالرحمن بن علی) خطیب و واعظ توانایی بوده و دارای تألیفات و تصنیفات زیادی است. او در بسیاری از کتاب‌ها و مواعظش مردم و مخاطبانش را به صور مختلف به تقوی و دوری از معصیت توصیه می‌کند. با مطالعه و بررسی آثار او می‌توانیم مطالب گوناگونی شبیه آنچه سعدی در حکایت مذکور بدان اشاره کرده بباییم. مثلاً این که عموم مردم برای بهره گرفتن از مواعظ و نصایح ابن جوزی به مجالس وی رفت و آمد داشته‌اند. یا این که مردمان زیادی بر دست او توبه کرده‌اند. یا این که شاگردانش را به خلوت و عزلت مفید توصیه می‌کرده است. ابن جوزی در مورد خودش در کتاب *صیدالخواطر* می‌گوید: «در مجالس وعظ من بیش از دویست هزار نفر توبه کرده‌اند؛ و بیش از دویست نفر بر دست من ایمان آورده‌اند... روزی نشستیم و دیدم بیش از ده هزار نفر در مجلس من جمع شده‌اند و دل‌های همه آنان با سخنان من نرم شده است» (ابن جوزی، ۲۰۰۳: ۲۹۷). ابن جوزی صوفی به معنای رایج آن نبوده تا بین او و شاگردان و دوستدارانش نسبت مرید و مرادی بوده باشد؛ اما جامعیت، کبر سن، نفوذ کلام، وفور علم و دانش، توانایی ارشاد، معلومات و حافظه قوی، و بالاتر از همه تقوا و اخلاق عالی و همت والایی که داشته، سبب شده بوده است تا همه به او به عنوان شیخ و مربی نگاه کنند، و همین باعث شده بود تا کودکان و نوجوانان تحت ارشاد و تربیت او قرار بگیرند. خود او در این مورد می‌گوید: «گاه نزد من بیشتر از صد نفر توبه می‌کردند که عموم آن‌ها نوجوانان بودند و به انجام دادن گناهان عادت کرده بودند» (همان: ۵۰). ابن جوزی همچنین در کتاب *صیدالخواطر* خود که آن را «العزلة النافعة» نامیده است می‌گوید: «منفعتی همچون عزلت و کناره گیری از خلق، به ویژه برای عالم و زاهد، سراغ ندارم... عزلت چه عالی و لذیذ است زیرا در آن از شر غیبت و آفات دیگری که ممکن است پیش بیاید نجات پیدا می‌کند... اگر در عزلت چیزی نبود جز اندیشیدن به توشه آخرت و رهایی از آفات با خلق بودن، همین کافی بود، و حقیقتاً عزلت برای عالم و زاهد است چراکه این دو گروه مقصود از عزلت را می‌دانند ولو این که در عزلت نباشند» (همان: ۳۲۵)، و در آخر فصل می‌گوید: «از خدواند متعال می‌خواهیم که خلوتی شیرین و عزلتی لذیذ از گناه را به ما عطا فرماید و با این کار ما را لایق مناجات خویش کند» (همان: ۳۲۶).

چنان که ملاحظه می‌شود بین سخنان ابن جوزی و حکایت باب دوم گلستان اشتراک مضمون وجود دارد. حضور افراد کم سن و سال نزد ابن جوزی و توصیه ابن جوزی به خلوت گزیدن و عزلت نمودن از خلق، از مضامین مشترک بین آن‌هاست، و این بدان معناست که اعتقادات و روحیات ابن جوزی اول در حکایت گلستان منعکس شده است، و یک اتفاق نیست.

ولی ما کتاب یا نوشته‌ای از ابن جوزی دوم در دست نداریم تا از مجموع آرا و اندیشه‌های وی آگاه شویم و بتوانیم احیاناً مضمون یا مضامین مشترکی بین آن‌ها و حکایت گلستان بباییم. اصلاً ابن جوزی دوم نویسنده نبوده است. از مجموع اطلاعاتی که بر اساس کتاب *الحوادث الجمعه* در مورد زندگی وی داریم هیچ نشانه و اثری که حاکی از گوشه گیری و خلوت و توصیه وی به این امر باشد در او و در زندگی اش نمی‌بینیم. و با توجه به این که از کارگزاران درگاه خلافت بوده و مدتی حسبه بغداد را در دست داشته بوده و به امر خلیفه عباسی در «باب بدر» در زمان‌هایی که برایش تعیین می‌شده به موعظه می‌پرداخته و در مدرسه مستنصریه هم صرفاً فقه حنفی تدریس می‌کرده است؛ بعید می‌نماید که چنین کسی دیگران را به چیزی توصیه نماید یا بتواند آن‌ها را مطابق چیزی تربیت کند که خودش این گونه نبوده است. (یعنی خلوت و عزلت).

۴-۷- عنوان «ابوالفرج بن جوزی»

عنوان «ابوالفرج بن جوزی» که در حکایت مذکور در گلستان آمده یک عنوان کلی است و اسم خاصی که فارق بین دو ابن جوزی باشد در آن نیامده است؛ و لذا ظاهراً می‌شود هم ابن جوزی اول را از آن اراده کرد هم ابن جوزی دوم را. مطابق آنچه در «وفیات الأعیان» آمده (← ابن خلکان: ۱۴۲/۳) «جوزی» منسوب به «فُرْضَةُ الْجَوْزِ» است که نام محل مشهوری بوده است. ابن جبیر (متوفای ۶۱۴) در ماه صفر سال ۵۸۰، هفده سال قبل از فوت ابن جوزی معروف، در بغداد بوده و در سه مجلس وعظ وی حضور یافته است. او که از سخنان و وعظ ابن جوزی بسیار مشعوف گردیده، گذشته از تمجید مفصل آمیخته به تعظیمی که از وی می‌کند، او را این گونه نام می‌برد: «الشیخ الفقیه، الامام الأوحده، جمال الدین ابی الفضائل ابن علی الجوزی». (ابن جبیر، ۱۴۲۴: ۱۷۲). آنچه مربوط به این قسمت بحث ماست و به آن استناد می‌کنیم، سه کلمه آخر عنوان است یعنی: «ابن علی الجوزی». از این عنوان در می‌یابیم که «جوزی» صفت پدر عبدالرحمن بوده است و پدر وی منسوب به «فرضه الجوز» بوده است، و عبدالرحمن هم که پسر او بوده به «ابن علی الجوزی» شناخته و معروف شده و بعداً این عنوان خلاصه شده و به جای «ابن علی الجوزی» به او «ابن جوزی» گفته‌اند. به عبارت دیگر صفت «الجوزی» جانشین اسم «علی یا علی الجوزی» شده است، و چون ابن جبیر در سه مجلس او حضور داشته و اسم او را از مردمان آن زمان بغداد که در مجالس وعظ ابن جوزی حاضر می‌شده‌اند یاد گرفته، سخنش دقیق و معتبر است، و ما به این نتیجه می‌رسیم که «ابن جوزی» واقعی همان ابن جوزی اول (متوفای ۵۹۷) بوده است. ولی اگر نام دیگری در کنار آن (ابن جوزی) بیاید یا یک قرینه زمانی داشته باشد (مثلاً اشاره به فرد زنده‌ای در سال ۶۴۰ به نام ابن جوزی باشد) چیز دیگری است. ولی وقتی هیچ قرینه‌ای در میان نباشد که بر کس دیگری دلالت کند (مانند حکایت گلستان) دلیلی ندارد که آن را کسی غیر از ابن جوزی اول (متوفای ۵۹۷) بدانیم.

منابع تاریخی هم این موضوع را که «ابوالفرج بن جوزی» تنها یک نفر بوده تأیید می‌کند و ما از چگونگی ذکر صاحبان تراجم و دیگران در مورد این دو ابن جوزی در می‌یابیم که عنوان «ابوالفرج بن جوزی» عنوانی اختصاری است که برای ابن جوزی اول یا جد (عبدالرحمن بن علی) به کار رفته است نه برای ابن جوزی دوم یا نوه (عبدالرحمن بن محیی الدین یوسف). دلیلش هم این است که ابن جوزی اول قبل از ابن جوزی دوم بوده و بسیار معروف‌تر از او بوده و این عنوان برای او (قبل از این که نوه‌اش به دنیا بیاید) تبدیل به یک اسم علم شده است؛ و نتیجتاً او را به این نام شناخته‌اند.

ابن عماد (۱۴۱۰: ۵۷/۶) در *شذرات الذهب* شرح حال ابن جوزی اول را این گونه شروع می‌کند: «ابوالفرج بن الجوزی عبدالرحمن بن علی». نام وی در کتاب *العیر فی خیر من غیر این* گونه آمده است: «ابوالفرج بن الجوزی عبدالرحمن بن علی» (ذهبی: ۱۴۰۵: ۱۸۳). ابن خلکان (← ۱۴۰/۳) از او با عنوان «ابوالفرج بن الجوزی» نام برده و دیگر توضیحات را در ذیل آن آورده است. ابن کثیر در *البلدیه والنهایه* به کرات «ابوالفرج بن الجوزی» را که همان ابن جوزی اول است تکرار می‌کند، از جمله: «مجلس الشیخ ابی الفرج بن الجوزی» (ابن کثیر ۱۰۱/۱۳)، «محیی الدین بن الشیخ ابی الفرج بن الجوزی» (همان ۱۰۶/۱۳)، و گاهی نام نوه و جد را آورده و جد را با همان عنوان ذکر کرده است: «ابی الفرج عبدالرحمن بن محیی الدین یوسف بن الشیخ ابی الفرج بن الجوزی» (همان ۱۵۵/۱۳).

اما عنوان «ابوالفرج بن الجوزی» برای ابن جوزی دوم نیامده است؛ حتی در کتاب *الحوادث الجامعه* هم که نام او هفده بار آمده و قبلاً ذکر شد، این عنوان به این صورت و بدون ذکر نام (عبدالرحمن یا جمال الدین) در مورد او بکار نرفته است.

اصل در نام ابن جوزی دوم «جمال الدین عبدالرحمن بن جوزی» بوده است؛ چنان که در موارد هفده گانه‌ای که از *الحوادث الجامعه* هم نقل شد در همه آن‌ها - به جز مورد سیزدهم - یا «جمال الدین» وجود دارد یا «عبدالرحمن» یا هر دو، و گاهی صفت «المحتسب» هم برای او آمده است. اما هیچ یک از این هفده مورد به صورت «ابوالفرج بن الجوزی» نیست.

حال نظر به این که ابن جوزی اول قبل از ابن جوزی دوم بوده و قبل از وی با این نام شناخته شده است، اگر عنوان «ابوالفرج بن

جوزی» در جایی ذکر شود، و هیچ قرینه و نامی همراه آن نباشد که بر ابن جوزی دوم دلالت کند (مانند حکایت گلستان)، طبیعی است که هر کسی آن را ابن جوزی اول بدانند؛ دلیلش هم این است که جد قبل از نوه بوده و قبل از وی به این عنوان شناخته شده و این عنوان برای وی تبدیل به یک اسم علم شده است. ولی اگر کسی بخواهد آن را ابن جوزی دوم بداند توجیهی برای این کار وجود ندارد؛ زیرا ابن جوزی دوم به این نام شناخته نشده و این عنوان برای او به صورت یک اسم علم در نیامده است و وی مدت‌ها بعد از جدش بوده و در مقایسه با جدش شهرت و معروفیت چندانی نداشته است.

سعدی مسلماً ابن جوزی اول را خوب می‌شناخته است؛ حال یا او را از نزدیک دیده و در حضورش بوده یا از طریق نوه‌اش (اگر فرض بر این باشد که ابن جوزی مذکور در گلستان همان ابن جوزی دوم است). و نیز از طریق معروفیت و کتاب‌هایی که داشته با او آشنا بوده است. اما اگر ابن جوزی اول را دیده بوده و تحت تربیت او قرار گرفته بوده باشد، الزامی وجود ندارد که ابن جوزی دوم را هم حتماً شناخته بوده باشد؛ به عبارت دیگر این احتمال وجود دارد که سعدی ابن جوزی دوم را حتی نشناخته بوده باشد هم. ولی ما فرض را بر این می‌گذاریم که سعدی هر دو ابن جوزی را می‌شناخته است. حال اگر تصور کنیم که ابن جوزی مذکور در حکایت گلستان همان ابن جوزی دوم است، نمی‌توانیم قانع شویم که چرا سعدی عنوان «ابوالفرج بن الجوزی» را (که برای ابن جوزی دوم به کار نرفته و خاص ابن جوزی اول بوده)، بدون هیچ دلیلی و بدون ذکر نامی یا قرینه‌ای که دال بر ابن جوزی دوم باشد؛ برای وی بکار برده است؛ علی‌رغم آن که هر دو ابن جوزی را می‌شناخته و می‌دانسته که اولی بسیار معروف بوده و این عنوان عموماً برای او بکار می‌رود؟!

نتیجه

شواهد و اشارات تاریخی و قرائن موجود در حکایت نوزدهم از باب دوم گلستان نشان می‌دهد که منظور سعدی از «ابوالفرج بن جوزی» همان ابن جوزی اول است و نه ابن جوزی دوم چراکه مشابهتی - به جز نام - بین شخصیت ابن جوزی دوم و توصیفات آمده در گلستان در مورد ابن جوزی وجود ندارد. بنابر دلائلی که ذکر شد به این نتیجه می‌رسیم که تولد سعدی در اوایل قرن هفتم نبوده بلکه به نظر می‌رسد در ربع آخر قرن ششم بوده باشد. هر چند در این صورت سن سعدی بالا می‌رود، ولی مانعی برای قبول آن وجود ندارد. نمی‌شود به علت یک امر ظنی و اثبات نشده از قبول یک واقعیت موجود امتناع کرد. به عبارت دیگر نمی‌شود به سبب بعید دانستن عمر طولانی برای سعدی، بدون هیچ دلیلی، اشارات آمده در آثار او را به گونه‌ای توجیه و تفسیر کرد که با واقعیت موجود در آن آثار همخوانی نداشته باشد. ما نه دلیلی داریم برای این که نشان دهد ابن جوزی مذکور ابن جوزی دوم است، و نه سنخیت و تناسبی - غیر از یک نوع همزمانی - می‌توان بین سعدی و ابن جوزی دوم یافت.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برخی از محققان کسان دیگری را به عنوان ابن جوزی مد نظر سعدی معرفی کرده‌اند. شادروان دکتر خزائلی وی را همان «سبط ابن جوزی» می‌داند که نوه دختری ابن جوزی بوده است (← خزائلی، ۱۳۶۶: ۳۷۱). اما کنیه «سبط ابن جوزی»، «ابوالفرج» نبوده است و خود دکتر خزائلی همان جا می‌گوید که کنیه وی «ابوالمظفر» بوده است. استاد محیط طباطبایی (← حسن لی، ۱۳۸۰: ۴۲۱) ابوالفرج مذکور در گلستان را فردی در شام دانسته به نام: «الناصر ابوالفرج عبدالرحمن بن نجم‌الدین عبدالوهاب بن شیخ ابوالفرج الجوزی». اما همان طور که در این نام می‌بینیم نه نام آن شخص «ابوالفرج بن جوزی» است و نه نام جدش.
- ۲- اگر دلیلی برای اثبات عمر طولانی سعدی وجود نداشته باشد، دلیلی هم برای نفی آن وجود ندارد.
- ۳- آقای «ضیاء موحد» هم در کتاب «سعدی» به این مسأله که برای ابن جوزی جمله «رحمة الله علیه» آمده است اشاره کرده‌اند (← همان: ۵۳۲).

۴- شافعیان هم مانند دیگر مذاهب اهل سنت، در مدرسه مستنصریه یک مدرس داشتند که اولین آن‌ها «ابو عبدالله محمد بن یحیی بن فضلان» بود که در سال ۶۳۱ به عنوان مدرس شافعیان تعیین شد (ابن فوطی، ۱۴۲۴: ۶۴؛ ابن کثیر: ۱۳/۱۳۴ «ذیل حوادث ۶۳۱»).

۵- «استاذالدار» به کسی گفته می‌شده که مسئولیت رسیدگی به هزینه‌های کاخ خلیفه عباسی (دارالخلافة) و همچنین امور مربوط به دودمان عباسی ساکن دارالخلافة را به عهده داشته است.

۶- مثلاً ذَهَبی در کتاب «العبر» در اشاره به مرگ یوسف و پسرانش می‌گوید: «و محیی‌الدین ابن الجوزی الصاحب‌العلامة سفیرالخلافة ابوالمحاسن یوسف ابن‌الشیخ ابی‌الفرج... ضُرِبَتْ عُنُقُهُ هُوَ و اولاده تاج‌الدین و المحتسب جمال‌الدین و شرف‌الدین فی صفر» (ذَهَبی، ۱۴۰۵: ۲۸۵/۳).

۷- وی بیشتر به «استاذالدار» و «سفیرالخلافة» نام برده شده است.

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد. (۱۴۰۷). *الکامل فی‌التاریخ*، تحقیق: ابی‌الفداء عبدالله‌القاضی، بیروت: دارالکتب‌العلمیة.
۲. ابن جُبَیر، ابوالحسن محمد بن احمد. (۱۴۲۴). *رحلة ابن جبیر*، قدم له و وضع حواشیه: ابراهیم شمس‌الدین، بیروت: دارالکتب‌العلمیة.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. (۱۴۲۴). *صیدالناظر*، تحقیق: حامد احمد‌الطاهر، قاهره: دارالفجر للتراث.
۴. ابن خلکان، ابوالعباس محمد بن احمد. (بی تا). *وفیات‌الاعیان و انباء‌انباء‌الزمان*، حقیقه: الدكتور احسان عباس، بیروت: دار صادر.
۵. ابن رجب، ابوالفرج عبدالرحمن بن شهاب‌الدین. (۱۳۷۲ هـ). *الذیل علی طبقات‌الحنابلیة*، صححه: محمد حامد الفیقی، قاهره: مطبعة السنة المحمدیة.
۶. ابن فوطی، ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد. (۱۴۲۴). *الحوادث‌الجماعة والتجارب‌النافعة فی‌المائة‌السابعة*، تحقیق: مهدی النجم، بیروت: دارالکتب‌العلمیة.
۷. ابن کثیر، عمادالدین اسماعیل. *البداية والنهائة*، قدم له: الدكتور عبدالرحمن المرعشلی، بیروت: دار احیاء‌التراث‌العربی.
۸. ابن عماد، ابوالفلاح عبدالحی بن احمد. (۱۴۰۶). *شذرات‌الذهب فی اخبار من ذهب*، حقیقه و علق علیه: محمود الأرنؤوط، دمشق - بیروت: دار ابن کثیر.
۹. جوینی، محمد. (۱۳۸۲). *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح: علامه محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
۱۰. حسن لی، کاووس. (۱۳۸۰). *فرهنگ سعدی پژوهی*، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
۱۱. خزائلی، محمد. (۱۳۶۶). *شرح گلستان*، تهران: جاویدان.
۱۲. الذَهَبی، ابوعبدالله شمس‌الدین محمد، *تذکرة‌الحفاظ*، بیروت: دارالکتب‌العلمیة.
۱۳. _____ *العبر فی خبر من غیر*، حقیقه: ابو‌هاجر محمد السعید بسیونی زغلول، بیروت: دارالکتب‌العلمیة.
۱۴. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۸). *گلستان سعدی*، تصحیح و توضیح: غلام‌حسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۱۵. _____ (۱۳۶۸). *بوستان سعدی*، تصحیح و توضیح: غلام‌حسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۱۶. (۱۳۶۹). *کلیات سعدی*، به اهتمام: محمد علی فروغی، تهران: امیرکبیر.

١٧. غسانی، الاشراف اسماعیل بن العباس. (١٣٩٥). العسجد المسبوك، تحقیق: شاکر محمود عبدالمنعم.. بغداد: دارالبیان؛ بیروت: دارالتراث الاسلامی.